**باسمه تعالی**

رساله‏ اى در تدوين لغت عرب

**علامه حسن زاده آملی**

اين وجيزه رساله‏اى گرانقدر در تدوين لغت عرب است كه اين ‏كمترين حسن حسن زاده آملى آن را به رشته نوشته درآورده است تا به يادنامه اولين سالگرد رحلت علامه سيّد عبد العزيز طباطبائى ‏تقديم گردد :

إلهى اى آن كه آدمى را به گهر بيان امتياز دادى، و به تشريف دانش وفرهنك شرف اختصاص بخشيدى، بهترين لغتى كه كليد همه مشكلهاست و قفل‏دهان بدان گشوده مى‏شود، نام گرامى تو و حمد و ثناى ذات كبريائى توست. درود به روان همه فرستادگانت به ويژه بر حضرت خاتم كه به شيواترين لغت او رافرستاده‏اى و به بهترين كتابش گزيده‏اى، و بر آل او كه هر يك ترجمان لغت حق‏اند.

تعريف علم لغت و فايده آن :

علم لغت به هر زبانى باشد عبارت از دانستن و پى بردن به معانى كلمات‏آنست. و منفعت آن يافتن و رسيدن به علوم و حقايقى است كه اختصاص به آن‏زبان دارد، لذا هر قومى كه دانش و تمدّن آنها بيشتر باشد زبان آنها زود رواج يابد وهمه را فرارسد، زيرا كه ديگران براى رسيدن به كمال آنان كه ضعيف را تقليد ازقوى ضرورى است به فراگرفتن زبانشان كه دانستن لغت آنان است ناچارند.

مثلاً تا زمان پيدايش تمدّن يونان هيج قومى به پايه آنان نرسيده بودند. دانشمندان بزرگى از آن سرزمين برخاستند در رشته هاى گوناگون علمى از فنون‏حكمت و رياضى و غيره كتابهاى بسيار سودمند تأليف كردند و در سرتاسر جهان‏شهرتى بسزا يافتند كه ديرى نگذشت زبان يونانى زبان علمى جهان شد و ديگران‏براى دريافت علوم و معارف آنها به آموختن زبانشان همّت گماشتند و كتابهانوشتند حتى پيروان حضرت مسيح عليه السلام كتاب انجيل او را به زبان يونانى‏نوشتند، و لفظ انجيل هم كلمه يونانى است يعنى مژده دهند، با آن كه زبان اصلى‏خود آنها و حضرت عيسى‏ عبرى بود، و تا هزار سال زبان يونانى زبان بين‏المللى ودر جهان منتشر بود تا آن كه پيغمبر اسلام حضرت خاتم الأنبياء محمّد بن عبداللَّه‏صلى الله عليه و آله و سلم در سرزمين عربستان ظهور كرد و كتاب آسمانى خودقرآن را از جانب خداوند متعال به عربى آورد و اوضاع جهان دگرگون شد.

چون قرآن به ميان آمد از هر علم، درى به روى جهانيان بگشود، و در هرقسم برتر از انديشه يونانيان و بالاتر از افكار تدوين لغت ايشان گفتارى تازه آورد كه‏به خوبى در دلها جاكرد و دانشمندان سر تسليم به پيش او نهادند و اهتمام تمام درفراگرفتن قرآن و دانستن الفاظ و معانى آن داشتند تا كم كم علم قرائت پيش آمد، وبراى حفظ تركيب جمله‏ها و خطاى در اعراب و بناء و صحّت و اعتلال، كتب درنحو و صرف نوشتند. و براى دانستن معانى قرآن احتياج به لغت و تاريخ وجغرافيا و كلام و حكمت و فقه و مانند آنها پيداشد. و براى معرفت قبله بلاد وتمييز اوقات، بحث از هيئت و نجوم و شعب رياضى پديد آمد. و. . . كه چندى‏نگذشت آن كتاب آسمانى همه را رسيده، و آن علوم مورد نياز همگى شد.

گفتارى در پيرامون لغت عرب :

لغت عرب در فصاحت و بلاغت و عذوبت و لطافت به پايه‏ايست كه لغت‏ديگر بدان نرسد. و در غرابت به حدّى كه به زياده و نقصان حركتى يا حرفى ازيك لفظ، و يا در احوال و كيفيات تركيب و تأليف الفاظ از تقديم و تأخير در يك‏جمله معانى گوناگون حاصل گردد چه اين زبان را بيش از زبانهاى يگر در بلاغت وفاصحت احكامى است كه اختصاص به خود او دارد، و اگر آنگونه اعتبارات را درزبان ديگر بكار برند لغو و بيهوده باشد و مفيد آن معنى نخواهد بود.

اين قسم را كه از كيفيّت تركيب مفردات، معانى متفاوت حاصل گردد،علماى ادب علم معانى و بيان گويند ؛ و بحث اين قسم از بحث مفردات لغت‏جدا است چه در مفردات لغت، مقصود دانستن معانى مفرده آنها است ؛ اما دركيفيت ترتيب و تركيب لغات به مقتضى احوال و اوضاع، لطايف و دقايق ديگر درپيش آيد كه بايد از زبان مخصوص همان قوم و موارد محاوراتشان تحصيل كردوتعليم نمود.

و همانطوركه علم به وضع مفردات لغت هر قومى احتياج به سماع از آن‏قوم دارد، علم به احوال و كيفيّات جمله‏ها و مركبات نيز محتاج به سماع است‏وگرنه از علم به وضع لغت تنها بلاغت آن زبان را نتوان دريافت.

در اين اوان بعضى از دانشمندان اصولى به خلاف رفته است و قسم دوم رامحتاج به وضع و سماع ندانسته است بلكه تنها علم به مفردات الفاظ را كافى‏دانسته است كه اگر كسى به وضع مفردات الفاظ هر قوم آگاه شود در كيفيّت‏تركيب نياز به دانستن وضع و سماع ندارد و خود تواند معانى مقصوده را تحصيل‏كند.

ولكن اين سخن و نظرى است كه در پيرامون آن نيكو تأمّل نشده است وگوينده آن سخت اشتباه كرده است، و صحّت گفتار ما بر شخص خبير پوشيده‏نيست.

مثلاً مردى به عيسى بن عمرو كه استاد در زبان عرب و آشناى به كيفيّات‏تركيب آن بود، گفت : من در كلام عرب تكرار مى‏بينم زيرا كه اين سه جمله‏گفتارشان : « زيدٌ قائمٌ، إنّ زيداً قائمٌ، إنّ زيداً لقائمٌ » به يك معنى است. عيسى بن‏عمرو در جوابش گفت : اينچنين نيست كه مى‏پندارى، بلكه هر يك را معنى‏خاصّ است كه ديگرى مفيد آن نيست چه جمله «زيد قائم» را براى شخص خالى‏الذهن آورند. و « إنّ زيداً قائم » را براى آن كه ثبوت قيام را براى زيد شنيده ولى‏انكار در اسناد آن به زيد دارد. و سومى را براى آن كه انكار او از دومى شديدتراست و بيشتر اصرار به انكار دارد، پس به اختلاف احوال دلالت جمله‏ها نيزاختلاف يابد. اين بحث را خطيب در اسناد مطوّل نيز پيش آورده است.

ياد آن بهار زندگانى و روزگار جوانى به خير كه معانى مطوّل رادر مسجدجامع آمل در محضر مباك استاد بزرگوار پير روشن ضمير جناب حجة الاسلام‏حاج شيخ احمد اعتمادى مشائى رضوان اللَّه عليه درس مى‏خوانديم، و بحث درباب اسناد مطول به مطلب يادشده رسيده بود كه : « وإن كان المخاطَب مُنكِراًللحكم حاكماً بخلافه وجب توكيده بحسب الإنكار قوةً وضعفاً، فكلّما ازداد في‏الإنكار زيد في التأكيد كما قال اللَّه تعالى حكاية عن رُسُل عيسى عليه السلام إذكُذِّبوا في المرة الاُولى‏ : « إنا اليكم مرسلون » مؤكّدا بإنّ و اسميّة الجملة ؛ و في‏المرة الثانية : « ربّنا يعلم إنا إليكم لَمرُسَلون » مؤكداً بالقسم، و إنّ، و اللّام، واسميّة الجملة ؛ لمبالغة المخاطبين في الإنكار حيث قالوا « ما انتم إلّا بشر مثلنا وما انزل الرحمن من شي‏ء إن انتم إلا تكذبون ».

حاصل اين كه خداوند سبحان در سوره مباركه يس از آيه چهاردهم‏حكايت فرموده است از فرستادگان عيسى پيامبر عليه السلام به انطاكيه كه مردم‏انطاكيه فرستادگان عيسى پيامبر را در بار نخستين تكذيب كردند« فكذبوهما. . . »، و آن فرستادگان در ردّ شان فرمودند : « انا اليكم مرسلون » ؛ وبار دوم كه مردم انطاكيه در انكار تشديد كردند كه « قالوا ما انتم الا بشر مثلنا. . . . »، فرستادگان نيز در تاكيد تشديد كردند و فرمودند : « ربنا يعلم إنا اليكم‏لمرسلون ».

غرض اين كه مرحوم استاد اعتمادى براى تفهيم مطلب كتاب فرمود :

هر گاه شخص خالى الذهن راكه مى‏خواهيد خبر دهيد حرف تاكيد نياوريدو جمله را مؤكد نكنيد، مثلاً بگوييد : « زيدٌ قائمٌ ».

واگر خبر شما را انكار كرد و قبول نكرد، آنگاه خبر را مؤكّد كنيد و بگوييد : «إن زيداً قائم ».

وباز اگر در انكار اصرار دارد شما هم تاكيد را تشديد كنيد و بگوييد : « إنّ‏زيداً لقائم ».

و باز اگر سر باز زد و از قبول خبر امتناع كرد شمانيز تاكيد را بيشتر كنيد وبگوييد : « واللَّهِ إنّ زيداً لقائم ».

عرض كرديم: حاجى آقا باز اگر انكار كرد وقبول نكردچه كنيم ؟ برافروخت‏و فرمود : كسى كه با قسم خوردن به نام خدا قبول نمى‏كند بايد از او اعراض كرد.

به دنبال بحث پيش از نقل حكايت استاد گويم : از اين جهت كه علم به‏احوال و كييات جمله‏ها و مركبات نيز مانند علم به وضع مفردات لغت هر قوم‏احتياج به سماع از آن قوم دارد، طبقات گفتار ادباى هر زبان بلند و پست دارد، دراين معنى شاعرچه نيكو گفته است :

در بيان و در فصاحت كى بود يكسان سخن‏

گرچه گوينده بود چون جاحظ و چون اصمعى‏

در كلام ايزد بيچون كه وحى منزل است‏

كى بود تَبَّت يدا مانند يا ارضُ ابلَعي‏

و زبان عربى در كمال و تمام درياى وسيعى است كه اكنون هيچ لغت وزبان به اين وسعت و پايه پيدا نشد چنان كه پيغمبر اكرم صلى الله عليه وآله وسلمـ فرمود : « أوتيتُ جوامِعَ الكلامِ واختُصِرَ لِيَ الكلامُ اختصاراً ».

خطبه‏هاى طولانى و قصيده‏هاى عربى بسيارى از اُدباء را مى‏نگريم كه‏برخى از آنها اصلاً از حروف بى‏نقطه، و بعض ديگر بكلّى از حروف نقطه دار است‏حتى يك حرف الف هم در آن بكار برده نشده است و هريك به خوبى مفيد معنى‏است.

« سواطع الالهام » نام كتابى است كه يك دوره تفسير قرآن كريم تصنيف‏ابوالفيض فيضى به عربى است و بسان كتب عادى معمولى معنى بخش است. «اسس الاصول » يك دوره در فنّ اصول است و مانند اسمش بى نقطه است. «ملمّع الطهور » طهور همدانى مشمل بر 3636 شعر عربى و فارسى بدون نقطه‏است و همه به قافيه ميم كه در حكم يك قصيده ميميّه است.

سيد عليخان مدنى در كتاب انوار البديع چند قصيده طولانى آورده كه‏قافيه ابيات هر قصيده يك كلمه است و همان كلمه در هر شعرى يك معنى خاصّ‏مى‏دهد.

خطبه‏اى منسوب به امير المؤمنين امام علي عليه السلام است كه چندصفحه است و از اول تا آخر آن يك حرف الف بكار برده نشده است « قيل اجتمع‏اصحاب محمد صلى الله عليه وآله وسلم فتذاكروا أيُّ الحروفِ أدخلُ في الكلام؟ و أجمعوا أنّ الألف أكثر دخولاً من سائر الحروف، فقام أمير المؤمنين عليه‏السلام وخطب بديهة هذه الخطبةَ المونقةَ و هي : حمدتُ مَن عَظُمت منّتُه، وسَبَغَتْ نعمتُه، و سبقت غضبَهُ رحمتُه. . . ».

يعنى : گويند تنى چند از ياران پيامبر گرد آمده بودند سخن به ميان آمد كه‏كدام حرف در گفتار بيشتر بكار مى‏رود ؟ همگى گفتند حرف الف، پس امام على‏برخاست و اين خطبه شگفت بى الف را بى انديشه بگفت.

من از مفصّل اين نكته مجملى گفتم‏

تو خود حديث مفصّل بخوان ازين مجمل‏

**سبب پيدايش و تدوين كتب لغت عربى :**

چون احكام اسلام و علوم آن مبين بر قرآن و حديث است و هر دو به لفظعربى، و عرب هم بعد از ظهور اسلام براى فتح بلاد و ترويج دين و نشر آثار واحكام الهى با عجم آميختند و زبان‏هاى عجم و لغات آنان در عرب راه يافت، وبيم آن بود كه بر اثر اين اختلاط و آميزش، لغت اصلى اصيل عرب و فصاحت وبلاغت آن بطول عهد فراموش گردد و دَرِ علم قرآن و حديث به روى مردم بسته‏گردد، لذا در وهله اولى‏ علم به لغات عرب از تفصيل لغاتى كه دالّ بر ذات باشندو آنهايى كه بر معانى و أحداث دلالت دارند، و بيان كلمات دال بر اشخاص والفاظ متباينه و مترادفه و مشتركه، و از همه مهمتر تميز اصيل لغات از دخيل، اهمّ‏مى‏نمود چه علم به آن كليد ساير علوم قرآن و حديث است، و تا علم به آن‏حاصل نشود معرفت به آنها ميسرّ نگردد ؛ از اينروى و بدين سبب برخى ازدانشمندان در صدر اسلام در اين باره دامن همت به كمر زدند و رنجها بردند تاخدمت به فرهنك دين و جامعه اسلامى نمودند. به خصوص كه اعتناى آنان به‏لغت فصحاء و بلغاء عرب بود كه در نزد همه جودت گفتارشان مسلّم باشد نه ازهمه عرب.

مثلاً محاورات و لغات قريش را كه افصح لغات بود از جهت دورى آنان ازبلاد عجم و دعم آميزش با آنها ؛ و سپس لغات طايفه ثقيف و هذيل و خزاعه‏و بنى كنانه و غطفان و بنى اسد و بنى تميم و قيس غيلان و امثال آنان كه با قوم‏ديگر معاشر و حشر نداشتند و لغت اصيل آنان بر اثر اختلاط با ديگران تغير نيافته‏و تحريف نشده معتبر داشتند ؛ و به لغات قبايل ربيعه و لخم و جذام و غسان‏و اياد و قضاعه عرب يمن و حمذان و خولان از دكه به اقوام فرس و روم و حبشه‏و زنگ و ديگر طوائف محشور بودند اعتماد نكردند.

جوهرى در اول صحاح گويد : «. . . فانى قد أودعتُ هذا الكتاب ما صحّ‏عندى من هذه اللغة التي شرّف اللَّه منزلتها، وجعل علم الدين والدنيا منوطاًبمعرفتها. . . بعد تحصيلها بالعراق رواية و اتقانها دراية، و مشافهتي بها العرب‏العاربة في ديارهم بالبادية، و لم آلُ في ذلك نصحاً و لا ادّخرتُ و سعاً. . . ».

جوهرى در صحاح، حدود پنج هزار بيت از شعراى اصيل عرب را در بيان‏لغات شاهد آورده است.

و ندانم كجا ديده‏ام در كتاب كه جوهرى مدّت بيست سال براى جمع‏آورى‏لغات اصيل عرب در ميان عرب عاربه فحص و بحث و جدّ و جهد نموده است. در كتب رجال او را در علم و فطانت و ذكاوت، نادره دوران و اعجوبه زمان گفته‏اند. جوهرى نخستين كسى است كه لغات عربيه را به ترتيب حروف هجا مرتّب كرده‏است.

اين مرد بزرگ در راه وصول به هدف شريف فرهنگى خود از كثرت سيرسهمگين در بلاد و قرى‏ و بوادى سوزان عربستان بدين فكر افتاد كه شايد بتواندراه چاره‏اى انديشد و وسيله طيران اختراع كند تا از جايى به جايى پرواز كندچنان‏كه قبل از او وسيله طيران براى سليمان پيغمبر عليه السلام، بلكه بشهادت تاريخ‏براى برخى از مردم عصر او نيز بوده‏است، تا اين كه به بلندانديشى و نبوغ فكرى‏خود وسيله‏اى براى طيران اختراع كرد جز اين كه در هنگام امتحان، حادثه سقوطبدو روى نمود و سبب وفات او شده‏است ؛ و ديگران به جاى اين كه آن نظر بلندچنان نابغه زمان را دنبال كنند و آن وسيله اختراعى او را تكميل كنند و به نتيجه‏مثبت برسند چنان كه ديگران بعد از چند قرن بدان رسيده‏اند آن جناب را به‏اختلال عقل منسوب كرده‏اند و گفته‏اند : « انّه تغيّر عقله و عمل دفّتين وشدّهماكالجناحين و قال أريد أن أطير وقفز به من علوٍ فهلك ». يعنى اختلال عقل بدوروى آود و دو تخته‏اى را مانند دو بال به يكديگر بست و گفت مى‏خواهم پروازكنم و از بلندى افتاد و مرد. به موضوع بحث برگرديم :

دأب مفسّرين قرآن كريم هم بر اين شيوه پسنديده يادشده جارى‏شده‏است كه در اثبات معنى لغتى از قرآن كريم به شعرى از شاعر عرب اصيل‏تمسك نمايند چنان كه در تبيان شيخ طوسى و مجمع البيان طبرسى و تفسيرابوالفتوح رازى و كشّاف زمخشرى و ساير تفاسير معتبره، مشهود است.

و همچنين در كتب فقهى به خصوص از فقهاى پيشين بسيارى از اين گونه‏استشهادات را در موارد گوناگون مى‏بينيم.

ادباء هم در كتب ادب به همين طريق رفتار نمودند. مثلاً تفتازانى در باب‏مسند اليه مطوّل، قول محمّد بن اسماعيل ثعالبى را در اين بيت در تقديم تأكيد برمؤكَّد :

بنيت بها قبلَ المحاقِ بليلةٍ

فكان محاقاً كلّه ذلك الشهر

مردود دانسته است، با اين كه ثعالبى اديبى بلند آوازه است، و صاحب‏تأليفات مفيد از قبيل يتيمة الدهر، فقه اللغة، سحر البلاغة، سرّ الأدب، و غيرهامى‏باشد ؛ و به قول دميرى در حيات الحيوان : رأس المؤلِّفين و امام المصنِّفين‏است. و حق هم با تفتازانى است و علّتش اين است كه ثعالبى اصلاً نيشابورى‏است و در دستور زبان هر قوم و لغات آنها بايد به فصحاى آن زبان رجوع شود و به‏گفته‏هاى آنان اعتماد و استناد نمود تا بر ديگران حجّت باشد. **اعتناى به اشعار فصحاى عرب :**

چون بحث از لغات قرآن و احاديث، به خصوص از غريب و مشكل آن دو، مورد گفتگوى مسلمانان شد، و چنان كه گفته‏ايم زبان هر قوم را از گفتار فصحاى‏آنان بايد استشهاد كرد، لذا اين موضوع از اهمّ دواعى براى جمع‏كردن وفراهم‏نمودن اشعار فصحاى عرب از قبيل ملك ضِلّيل امرئ‏القيس و أعشى وزهير و عنتره و لبيد بن ربيعه و عديّ بن زيد و نابغه و طرفه و عبيد بن الأبرص وأميه بن أبي الصّلت و امثال آنان، شده است.

سيوطى در اتقان ( الإتقان في علوم القرآن ) چاپ مصر ط1 ص‏121 كه‏حقّاً در موضوع خود كتاب مفيدى است، از ابن انبارى بحثى به ميان آورده است‏كه صحابه و تابعين براى تبيين غريب القرآن و مشكل آن بسيار به شعر شعراءتمسّك مى‏جستند و بدان احتجاج مى‏نمودند، و گروهى اين را روا نداشتند وگفتند در اين كار شعرا را اصل قرآن قرار داده‏ايد، و چگونه روا باشد براى معانى‏كلمات قرآن احتجاج به شعر نمود و حال اين كه شعر در قرآن و حديث مذموم‏است ؟

ابن انبارى در جواب اين گروه گفته است كه آنان سخت به اشتباه رفتند، وآنچه پنداشتند كه ما شعر را اصل قرآن دانسته‏ايم خطا است و چنين نيست، بلكه‏چون قرآن به لسان عربى مبين نازل شد ما لغات غريب آن را بگفتار فصحاى اين‏زبان تبيين و تفسير مى‏نماييم.

پس از آن ابن انبارى از سيره ابن عباس تمسّك جسته است كه « الشعرُديوانُ العربِ فإذا خَفِيَ علينا الحرفُ من القرآنِ الذى أنزلَهُ بِلُغةِ العَرَبِ رَجَعْنا إلى‏ديوانِها فَالْتَمَسْنا معرفةَ ذلك مِنهُ ».

باز ابن عبّاس گويد : « إذا سألتموني عن غريب القرآن فالتمسوه في الشعرفإنَّ الشعر ديوانُ العربِ ».

سپس سيوطى گفتگويى از مردى به نام نافع بن ازرق با ابن عباس را عنوان‏كرده است كه آن مرد قريب دويست لغت قرآن از ابن عبّاس پرسيده و همه را ابن‏عباس به شعرى فصيح استشهاد نموده و جواب داد. مثلاً از او پرسيد وسيله درقرآن كريم « وابتغو إليه الوسيلة » معنى آن چيست ؟ ابن عباس گفت : وسيله به‏معنى حاجت است. آن مرد گفت آيا در زبان عرب وسيله بدين معنى آمده است واستعمال شده است ؟ گفت آرى، مگر نشنيده‏اى گفتار عنتره را :

إنّ الرجالَ لَهُم إليكِ و سيلةٌ

إن يأخُذوكِ تَكَحَّلي و تَخَضَّبي‏

( ديوان عنترة بن شدّاد ط بيروت ص‏96 (.

لذا اسلام حقّى عظيم بر گردن شعراى زمان جاهليت دارد چه آن مردگان‏در حقيقت به انفاس قدسيه قرآن كريم زنده شده‏اند، و به طفيل آيات إلهى اشعارآنان در صفحه روزگار نقش بست، و به آنان اهميّت بسزا داده‏اند، و گرنه در بوته‏فراموشى دستخوش محو و اضمحلال بودند. **كتب لغت و رجال آن :**

نخستين كسى كه براى جمع آورى لغات عرب همّت گما شته است و گوى‏سبقت را از همگنان و همگان ربوده است، به شهادت تاريخ، خليل بن احمدفراهيدى است كه كتاب عين را در آن لغت تاليف نموده است.

و هم خليل اول كسى است كه علم عروض را اختراع كرده است و آن را ازقوه به فعل در آورده است، و هم خود شاعرى در سخنورى ماهر بوده است. وگويند پدر او اوّل كسى است كه بعد از پيغمبر اكرام صلى الله عليه وآله وسلم به‏احمد ناميده شده است.

خليل كتاب عين را به ترتيب حروف معجم تبويب نموده است و در ترتيب‏آنها به مخارج حروف اعتماد كرده است، يعنى ابتداء به حروف حلق كرده است،و بعد از آن به حروف جنك، و پس از آن به حروف اضراس، و سپس به حروف‏شفه ؛ و حروف علّه را آخر قرار داده است، بدين تفصيل و ترتيب :

ع ح ه خ غ ق ك ج ش ص ض س ر ط د ت ظ ذ ث ز ل ن ف ب م و ا ى.

رسم پيشينيان در نام‏گذارى تاليفاتشان اين بود كه كتاب را به هر كلمه ولفظى افتتاح مى‏شد نام مى‏نهادند، از اين روى خليل چون كتاب لغتش به حرف‏عين‏آغاز شد آن را كتاب عين ناميد. وى در سنه 170 هجرى به سنّ 74 سالگى‏درگذشت.

پس از خليل، دانشمندانى يكى پس از ديگرى در تكميل و تنقيح و جمع‏شواهد لغات سعى بليغ نموده‏اند تا اين كه نوبت به ابونصر اسماعيل بن حمّادجوهرى فارابى رسيد، اين مرد در حجاز و بلاد ربيعه و مضر مدتى بسيار به سربرده لغات عرب را مشافهةً از آنها استماع نموده است و چنان كه گفته‏ايم خود دراوّل كتابش آن را نقل كرده است و كتاب صحاح را نوشته است.

و بعد از جوهرى، جمال‏الدين قرش ابوالفضل محمّد بن عمر بن خالدصحاح را تلخيص كرده است، و آن را « الصراح من الصحاح » ناميده است كه به «صراح اللغة » شهرت دارد، و مانند صحاح چند بار به طبع رسيده است.

و نيز صحاح را محمّد بن أبي بكر بن عبدالقادر رازى متوفى 666ه ق،تلخيص نموده است و آن را « مختار الصحاح » نام كرده است كه در بيروت به طبع‏رسيده است.

و همچنين دانشمندانى بنام در اين امر خطير اعنى معرفت لغات و لسان‏عرب و تكميل و تنقيح و جمع شواهد اقدام كرده‏اند و كتابهاى بسيار گرانقدر وارزشمند در بيان غريب القرآن و غريب الحديث نوشته‏اند كه محقق فاحص وباحث در فهم حديث و قرآن، ارج و ارزش آن را ادراك مى‏كند و مى‏داند كه اين‏بزرگان چه خدمت عظيمى به علوم و معارف كرده‏اند و چه حقى بر علم و عالم‏دارند.

از اين سلسله كتب قيمّه است غريب الحديث أبو عبيد قاسم بن سلّام‏هروى متوفى سنة 224ه كه در حيدرآباد دكن هند در چهار جلد به طبع رسيده‏است.

و غريب الحديث عبداللَّه بن مسلم بن قتيبه، معروف به ابن قتيبه دينوري،متوفى 276ه كه در سه مجلد در عراق به طبع رسيده است.

و غريب الحديث جار اللَّه محمود زمخشرى متوفى 583ه، به نام « الفائق‏فى غريب الحديث » كه در چهار مجلّد در مصر به طبع رسيده است.

و« النهاية في غريب الحديث و الاثر » معروف به نهايه اثيريّه، تأليف مبارك‏بن اثير جزرى متوفى 606ه.

ابن اثير در ديباچه كتاب شريف نهايه، در تاريخ و ترتيب تصانيف غريب‏الحديث با ذكر مصنّفين و زمان و عصر آنان مقالتى بسيار ارزشمند و سودمند داردكه در موضوع خود اهمّيت بسزا دارد و براى شخص محقق متتبع نيك به كار آيد. و هر آينه شايسته اين بود كه به فارسى ترجمه شود و در اين كراسه درج شود،ولكن به همين اندازه كه بادى از آن شده است اكتفاء مى‏كنيم و پژوهنده گرامى رابدانجا ارجاع مى‏دهيم نخسه‏اى خطى ملحض نهايه ابن اثير به نام « الدرر النثير »تاريخ تأليف آن 907ه، و تاريخ كتابت آن 1054ه، در كتابخانه محقّر اين حقيرموجود است. نسخه ياد شده كامل و تمام به قطع وزيرى و كاغذ سمرقندى در394 صفحه است.

پس از جوهرى صاحب صحاح، نوبت به ابن منظور صاحب لسان العرب‏رسيده است. اين مرد بزرگ نيز در استشهاد لغات به اشعار و جمع و ترتيب آن رنج‏بسيار برده است، و در تبويب لغت و ترتيب آن روش صحاح را اختيار كرده است. پس از وى، عالم متبحرّ محمّد بن يعقوب شيرازى معروف به فيروزآبادى كتاب «القاموس المحيط » را در لغت عرب نوشته است كه مورد اعتماد علماء گرديده‏است و در فهم معانى الفاظ عرب بدان استناد مى‏نمايند.

صاحب قاموس بر صحاح جوهرى بسيار نظر دارد و غلط و اشتباه آن را درضمن لغات تذكر مى‏دهد. و نيز محققانى ديگر در لغت عرب بسيارى از معانى‏صحاح جوهرى را تصحيف و غلط دانسته‏اند.

و چون قاموس فيروزآبادى به پايه‏اى رسيد كه متداول و متعارف شد و دردسترس همگى و مورد نياز آنان قرار گرفت، بعضى از دانشمندان آنرا شرح فرموده‏است، و بعضى ديگر به فارسى ترجمه كرده است.

زبيدى ( محمّد مرتضى الحسينى الواسطى الزبيدي ) بر قاموس شرح‏بسيار مبسوط نوشته است، و بسيارى از اغلاط آن را تذكّر داده است، و مختارش‏را به امثله عرب و اشعار آنان تأييد و تسديد نموده است، و آن شرح را « تاج‏العروس من جواهر القاموس » ناميده است، و مكرّر به طبع رسيده است.

يحيى بن شفيع قزوينى، قاموس رابه فارسى ترجمه كرده است و بسيارنيكو ترجمه كرده است، و خوب از عهده آن برآمده است، و ايراد و اشكال‏بسيارى بر فيروزآبادى نموده است، و گاهى طرفدارى از صحاح جوهرى كرده‏است و صاحب قاموس را تخطئه نموده است.

و نيز عبدالرحيم بن عبدالكريم صفى‏پورى، قاموس فيروزآبادى رابه‏فارسى، خوب ترجمه كرده است، و آن را « منتهى الأرب في لغة العرب » ناميده‏است. در اول آن گويد : «. . . از ديرباز در خاطر كسير اين هيچ : ميرزا عبدالرحيم بن‏عبدالكريم صفى پورى چنان خطور مى‏كرد كه لغات قاموس را به زبان فارسى‏بيان سازد و چون حلّ لغات قاموس كه در جامعيّت لغت و ايجاز عبارت و كثرت‏فوائد و زيادت عوائد نسبت به ديگر كتب به مراتب اعلى‏ خطّ أوفى داشت مركوزخاطر بود، تدوين لغات بر طرز ترجمه آن به عبارت فارسى سليس به نهجى كه هركس از آن بهره‏ياب تواند شد اختيار آمد. و هر معنى يا مادّه لغت كه در قاموس‏موجود نبود آن را از كتب سابقة الذكر ( صحاح اللغات و شمس العلوم و نهايةالجزرى و مجمع البحار و ديوان الأدب و حيات الحيوان و تاج الأسامى و تاج‏المصادر بيهقى و مهذّب و مزهر و مغرب ) برآورده بجايش افزود و چون اين‏مؤلَّف به اعتبار ترتيب الفاظ و كثرت معانى و لغات كتابى است جداگانه مسمّى‏ به«منتهى الأرَب في لغة العرب» گرديد. . . ».

ترجمه قاموس اگر چه به مراتب از منتهى الأرب بهتر و روشن‏تروشيواتر است، لكن منتهى الأرب بر اثر حُسن سليقه كه در ترتيب لغات قرارداده است و طريق اخذ آن را سهل المأخذ و آسانتر كرده است از آن پيشى گرفت‏وبهتر رواج يافت. و اين هر دو ترجمه مكرر به طبع رسيده‏اند.

اين چند كتاب لغت عرب را به عنوان نمونه به قلم آورده‏ايم وگرنه كتب‏اصيل لغت عرب كه در جمع و تأليف و تدوين آنها زحمت شايان و رنج فراوان‏كشيده‏اند بسيارند. از آن جمله است « جمهرة اللغة » ابن دُريد ( محمّد بن حسن‏بن دريد، متوفى‏ 321ه ) كه معاصر با جوهرى صاحب صحاح بوده است چه اين‏كه تاريخ وفات جوهرى را از 333 تا 400 ه ق گفته‏اند. جمهره در چهارمجلّد رحلى در حيدرآباد دكن به طبع رسيده است. در شرح حال و بيوگرافى شيخ‏رئيس ابو على سينا ديده‏ام كه كتاب لغتى كه آن جناب با آن محشور بود، جمهره‏ابن دريد بوده است.

و از آن جمله است « تهذيب اللغة » أزهرى ( أبو منصور محمّد بن احمدازهري، متوفى 370ه ) كه در پانزده مجلّد در مصر به طبع رسيده است.

و از آن جمله است « مقاييس اللغة » تاليف ابن فارس ( ابو الحسين احمدبن فارس بن زكريا، متوفى 395ه ) كه در شش مجلد در مصر به طبع رسيده است.

و از آن جمله است « المحكم و المحيط الأعظم في اللغة » تاليف على بن‏اسماعيل بن سيده، متوفى 458ه ق، كه در هفت مجلد در مصر به طبع رسيده‏است.

و دهها كتاب بزرگ و كوچك ارزشمند ديگر كه پيشينيان در جمع و تنظيم وتدوين لغت عرب و غريب القرآن و غريب الحديث تأليف و تصنيف فرموده‏اند كه‏تصور تحمّل رنج و زحمت آن بزرگواران با آن اوضاع و احوال و وسايل معاش وتعيّش آنان، دشوار مى‏نمايد بلكه به افكل و حيرت كشاند. و ما آنچه را كه ازمطبوع و مخطوط زبر لغوى آنان در تصرّف داريم به قلم آوريم، بايد كرّاسه‏اى‏بنگاريم.

از زبيدى در تاج العروس گفته‏ايم كه وى مختارش را به امثله و اشعار عرب‏تأييد و تسديد كرده است ؛ آرى كتبى كه در شرح امثال عرب نوشته‏اند در فهم‏بسيارى از عبارات و مطالب علمى دخالت تام دارند، و حقّاً از ابزار تحقيق عالم‏محقق دينى‏اند.
كتب امثال اصيل عربى كه نگارنده بدانها آگاه است و در تملك دارد و ازآنها استفاده مى‏كند، عبارتند از مجمع الامثال ميدانى ( ابو الفضل احمد بن محمدنيشابورى ميدانى متوفى 518ه ) كه بسيار مرغوب و مطلوب در ايران چاپ‏رحلى سنگى شده است و معروف به چاپ ناصرى است.
و ديگر كتاب جمهرة الأمثال ابو هلال عسكرى است ( ابو هلال حسن بن‏عبداللَّه بن سهل عسكرى متوفى 390ه ) كه در بمبئى به طبع رسيده است.
و ديگر فصل المقال شرح كتاب الامثال ابو عبيد بكرى است كه از مصادرمجمع الأمثال ميدانى است و در بيروت به طبع رسيده است.
و ديگر « ثمار القلوب في المضاف و المنسوب » تاليف الثعالبى است ( ابومنصور عبدالملك بن محمد بن اسماعيل ثعالبى نيشابورى متوفى 429ه ) كه درقاهره مصر چاپ شده است. و ديگر « الوسيط في الأمثال » تأليف واحدى است (ابو الحسن على بن احمد بن محمّد واحدي، متوفى 468ه ) كه در كويت به طبع‏رسيده است.
كتب اربعه ادب كه عبارت اند از بيان و تبيين جاحظ، و أمالى ابو على قالى، و ادب الكاتب ابن قتيبه، و كامل مبرد، و آنها را » ائمه اربعه كتب ادب » مى‏نامند، براى محقق در ادبيات عرب بسيار اهميت دارند.
اين وجيزه گرانقدر و ارزشمند را بيش از سى سال پيش از اين تاريخ ذيل،در تدوين لغت عرب نوشته‏ام، و اكنون با اضافه برخى از نكات بدين صورت‏تنظيم و تحرير كرده‏ام. و آخر دعويهم أن الحمد للَّه ربّ العالمين.

‏1415 . 2ه ق = 1373 / 9 / 13ه ش‏

پایگاه نمو

Nomov.ir